

هر چه که به زندگیت وارد می‌شود، در واقع خود تو آن را به سوی زندگیت کشانده‌ای. "باب پراکتور"

hazin_movafaghiat@yahoo.com

از همه داشته‌هایت که به آن می‌بالی، خدا را جدا کن.
بین چه داری؟!
به همه کمبودهایت که از آن می‌تالی، خدا را اضافه کن،
بین چه کم داری؟!
www.bitav.blogfa.com



امروز کسی باش که واقعا آرزو داری

مهربان و باگذشت؛ ساده و شفاف؛ پاک و خالص؛ با انعطاف و مدد رسان؛ رنج و نگرانی را کنار بگذار؛ به لحظات زندگی چنان ارزش بده که آرزو داری امور از این پس همان طور به پیش بروند؛ درک کن که با خودخواهی و خودپسندی درد جسمانی و رنج روانی را برای خود تدارک می‌بینی.
فقط یک روز بی‌ضرر باش و برای همگان مفید باش؛ حقیقت را دریاب؛ نیت کلام و کردار و گفتار را آرامش بده؛ اگر باورت نکردند، نهراس.
بر ناتوانی خود برای رسیدن به خواست‌های مهرآمیزت غلبه کن؛ همین امروز از بخشش آکنده شو؛ کس نمی‌داند فردا چه در راه است؛ زندگی کوتاه است. در گذشته‌ها نمان؛ نگران آینده نباش؛ فقط یک روز لحظه‌های امروزت را با امید و اشتیاق به سمت مسیری تازه و سپید ببر.
در تاریکی به دنبال چه می‌گردی؟ چرا نور را نمی‌جویی؟ لااقل یک روز کسی باش که واقعا آرزو داری.
www.heart-house.blogfa.com

نکاتی درباره انگیزه

وقتی قرار باشه یک واکنش یا فرآیند به صورت خودبه‌خودی انجام بشه دو عامل آنتروپی (بی‌نظمی) و آنتالپی (گرما و واکنش) باید مساعد باشه. حال اگه این دو عکس هم جهت‌گیری کنند یعنی یک عامل برای خودبه‌خودی انجام شدن مساعد و دیگری نامساعد باشه، دما است که خودبه‌خودی بودن واکنش رو تعیین می‌کنه! گاهی اوقات ما هم هدفی رو در نظر داریم که می‌خواهیم بهش برسیم اما علی‌رغم علاقه زیاد به خواسته‌مون به حسی مثل تبلی، مثل عدم پشتکار، مانع ما می‌شه. در این موقع انگیزه است که به ما کمک می‌کنه تا دوباره هدفمون رو ببینیم و دست به عمل می‌زنیم و در نهایت به خواستمون برسیم. البته صرفا نباید هدف رو مد نظر داشته باشیم بلکه باید برای رسیدن بهش جلو بریم و تلاش کنیم. چشم به هدف داشتن مثبت و به ما انرژی برای حرکت کردن می‌ده اما نباید باعث بشه از واقعیت دور بشیم و فقط تو رویای رسیدن سیر کنیم. مثل همون واکنش که اگر به شدت گرم‌گیر باشه بر عامل بی‌نظمی و دما غلبه می‌کنه و مانع خودبه‌خودی انجام شدن واکنش می‌شه. اگر ما هم تمام زمان خود را صرف نشستن و فکر کردن به هدف بکنیم، خودش مانعی برای دست یافتن به آرزو می‌شه.

Willen.mihanblog.com

سایت جدید موفقیت Online با طرح و امکاناتی تازه و با هدف تعامل بهتر با وبلاگ‌نویسان افتتاح شد. به ما سر بزنید.
www.online۲.blogfa.com

مسابقه انتخاب بهترین وبلاگ نویسی موفقیتی

اگر حداقل نیمی از مطالب شما درباره موفقیت است، اگر اغلب مطالب وبلاگ نوشته خودتان است، اگر مرتب وبلاگتان را به‌روز می‌کنید، اگر حس می‌کنید وبلاگ شما طراحی و گرافیک زیبایی دارد و اگر وبلاگ خود را شایسته عنوان بهترین وبلاگ موفقیتی می‌دانید برای ارزیابی وبلاگتان در این مصاحبه کاندیدا شوید. لطفا تا پایان بهمن ماه لینک وبلاگ خود را در سایت www.online۲.blogfa.com بگذارید. نتیجه این مسابقه در ویژه‌نامه نوروزی اعلام خواهد شد.

نامه‌ای به خودم

هنوز خودت هستی. خودت ماندی! هنوز از دیدن کودکان، شادمانه می‌خندی. هنوز بی‌بهبانه می‌خندی. هنوز هم چشم‌هایت گاه به گاهی، هر از گاهی بارانی می‌شود، دلت که ابری شد، تردید نمی‌کنی، بی‌بهبانه می‌باری. هنوز هم که هنوز است، گاهی هم دلت می‌گیرد، دلت تنگ می‌شوی. صبر کن! دل که داشته باشی باید هم بگیرد، تنگ شود! هنوز خودت مانده‌ای. از اول اما که بزرگ نبودی. خیلی‌ها فکر می‌کنند بزرگ شده‌اند و فقط "فکر" می‌کنند و چه کوچک‌اند! و تو هنوز طعم کودکی‌هایت را می‌دهی و چقدر بزرگ! و چه طعمی، آخ، چه طعمی دارد کودکی! هنوز از دیدن گنجشک مرده در سنگ‌فرش پیاده‌رو دلت می‌گیرد، می‌میرد! کنار سنگ‌فرش پیاده‌رو، درست همان جایی که آدم‌های پیاده‌بی‌خیال می‌روند و تو ولی چه خیالاتی داری! و راستی چه خیالاتی! بی‌خیال می‌روند و تو در خیالت، دلت می‌سوزد برای بچه گنجشکی که مادرش امروز مرد! با باران دوستی، و هیچ نمی‌ترسی از خیس شدن در زیر باران و می‌فهمی اش، می‌شناسی باران را و صدای سمفونی عاشقانه باران را تو چه خوب می‌فهمی. همین‌جا، همین بغل. زیر باران ایستاده‌ای. نه، نشسته‌ای! درست کنار رهگذرهایی که زیر چترها و سایبان‌ها پناه می‌گیرند! خدای من! پناه! اینها باران برایشان، صدای مصیبت و دلواپسی می‌دهد. و هنوز که هنوز است، از دیدن جاپای قدم‌هایت روی برفه ذوق می‌کنی و هنوز صدای خش‌خش راه رفتن روی برگ‌های زرد و خشک، کیفورت می‌کنند! حس زنده بودن می‌کنی. می‌دانی؟ احساس می‌کنم تو خیلی با خیلی‌ها فرق داری!! باید هم داشته باشی. تو خودت هستی. مثل هیچ‌کس. متفاوت باش! نترس از مسخر مترسک‌ها، بگذار مترسک بمانند. بی‌مقدمه بگویمت. ساده. ببخش مرا! مرا ببخش که دوست نداشتم گاهی! آن‌چنان که لایق تو هست. ببخش که قدر ندانستم تو را. قدر نگاه‌ای که هنوز نگران بچه گنجشک‌هاست و نگاه نگران، چه گران باید باشد و ای کاش می‌دانستم که قدر تو چقدر بزرگ است. تو بزرگی! می‌دانستی؟ با همه فرق داری. با تمام نقاب‌ها و نقش بازی کردن‌هایشان. نقش تو، تنها نقش بودن خودت. آخ که چقدر دلم می‌خواهد تو باشم! تنها تو! و با تک‌تک سلول‌هایم احساس تو بودن را فریاد کنم. می‌دانی چقدر دلم برایت تنگ شده بود؟ به اندازه تمام دقایق و تک‌تک آن لحظاتی که دوست نداشتم. تمام آن همه که نمی‌شناختمت. به اندازه آن حجم انبوه اندوه و نرفتی که از تو بودن داشتم. باور می‌کنی؟ باور کن...! انگار باز دارم عاشقت می‌شوم! قول می‌دهم که دیگر زیر قولم نزنم، قول می‌دهم یادم باشد. یادم باشد که یادم نرود که چقدر دوست داشتم تو باشم. خودت که باشی، هیچ چیز، نه این هوای سرد عاشقانه‌های این آدم‌ها، نه این دست‌های خالی از هیچ، نه سکوتی که به اجبار بر لب‌های دوختی و من خوب می‌دانم که چقدر سخت است که فریادی را در دل پنهان کنی. به حرمت تک‌تک نفس‌هایم و قسم به لحظه‌لحظه‌های تنفر از تو، دوست دارم. قول بده خودت باشی. خوب من! وقتی خودت هستی، بهتری...
www.kolbehleily.blogfa.com